





س. العالمین

۵

۱۱۱

۹۵۲-۹۵۴



ص ۱۰۱

۲۷۱

۱۵۱

۱۱۶

شماره عمومی ۱۴۱۴

شماره خصوصی ۱۱۸

موضوع .....

کتابخانه

کتابخانه  
 دانشکده الهیات و معارف اسلامی











الحسن لا يحل حاله العطف لما هو من الفعل والعطف يصل الراسل احكاما من غير المستحق وقيل لانه  
 المتعجب من حيث عينه ومنه انما اقترانه قلنا بعضا ليعلم انما هو قول يرد على قوله  
 الحسن من الواحد على ما استبان الدرس انه يقال انما ان الذي قبله الناس ثم لا يرد  
 ومنه يقال من مناسبتهم الا انهم لم يردوا في حيزه فلهذا لم يردوا في حيزه  
 عذابا عظيميا فان قلت انهم لم يردوا في حيزه فلهذا لم يردوا في حيزه  
 اجزاء اجزاء ثم عين على انهم لم يردوا في حيزه فلهذا لم يردوا في حيزه  
 من غير احد وانما منتهى اجزاءه فلهذا لم يردوا في حيزه فلهذا لم يردوا في حيزه  
 اطلاقك لسبب المستحق فانك لم تكلفه من غير ان يكون له حيزه فلهذا لم يردوا في حيزه  
 للعقاب ما بالاربعين كما انهم لم يردوا في حيزه فلهذا لم يردوا في حيزه  
 كما ورد في حاله وانما هو احد في حيزه فلهذا لم يردوا في حيزه فلهذا لم يردوا في حيزه  
 انما اردت ان يرد عليك فلهذا لم يردوا في حيزه فلهذا لم يردوا في حيزه  
 بعضا بعضا فلهذا لم يردوا في حيزه فلهذا لم يردوا في حيزه فلهذا لم يردوا في حيزه  
 سكون ولا تقبل من حاله بوما فلهذا لم يردوا في حيزه فلهذا لم يردوا في حيزه  
 على ما يردت الحيزه فلهذا لم يردوا في حيزه فلهذا لم يردوا في حيزه فلهذا لم يردوا في حيزه  
 الساجد واخره والكل في حيزه فلهذا لم يردوا في حيزه فلهذا لم يردوا في حيزه  
 والزيادة في حيزه فلهذا لم يردوا في حيزه فلهذا لم يردوا في حيزه فلهذا لم يردوا في حيزه  
 ان اردت ان يرد عليك فلهذا لم يردوا في حيزه فلهذا لم يردوا في حيزه فلهذا لم يردوا في حيزه  
 صفوف في حيزه فلهذا لم يردوا في حيزه فلهذا لم يردوا في حيزه فلهذا لم يردوا في حيزه  
 تحت اطلاقك فلهذا لم يردوا في حيزه فلهذا لم يردوا في حيزه فلهذا لم يردوا في حيزه  
 كذا في حيزه فلهذا لم يردوا في حيزه فلهذا لم يردوا في حيزه فلهذا لم يردوا في حيزه

فأذا

فادوا وحدت النعم في القتال فاستجروا الى اعداء القرب الكبار وشكركم على ما اودعتم في قتالهم  
 معجول لا يطلع في حيزه فلهذا لم يردوا في حيزه فلهذا لم يردوا في حيزه فلهذا لم يردوا في حيزه  
 فلهذا لم يردوا في حيزه فلهذا لم يردوا في حيزه فلهذا لم يردوا في حيزه فلهذا لم يردوا في حيزه  
 على ما يردوا في حيزه فلهذا لم يردوا في حيزه فلهذا لم يردوا في حيزه فلهذا لم يردوا في حيزه  
 وما يتحقق من رزقهم واداءهم لم يردوا في حيزه فلهذا لم يردوا في حيزه فلهذا لم يردوا في حيزه  
 ان الملك لم يردوا في حيزه فلهذا لم يردوا في حيزه فلهذا لم يردوا في حيزه فلهذا لم يردوا في حيزه  
 لعل الله يردوا في حيزه فلهذا لم يردوا في حيزه فلهذا لم يردوا في حيزه فلهذا لم يردوا في حيزه  
 فلهذا لم يردوا في حيزه فلهذا لم يردوا في حيزه فلهذا لم يردوا في حيزه فلهذا لم يردوا في حيزه  
 الحاجة والظفر من امتحان الرزاق ان كان نفقته فلهذا لم يردوا في حيزه فلهذا لم يردوا في حيزه  
 لكثرة وجاه البلد فانه خرج كالماء واعني كثرته انما هو خوفه فلهذا لم يردوا في حيزه  
 وسائرهم على اعداد انفس القوايا وكنتم على امرأة بعد من كان راهبا فلهذا لم يردوا في حيزه  
 الرمح وكان يقول انما الملك الفلاح اوله اجدت له ومنه القبط فلهذا لم يردوا في حيزه  
 كده اسفل الملك لعله انه هو جازته ورسوله وسقط في حيزه فلهذا لم يردوا في حيزه  
 فلهذا لم يردوا في حيزه فلهذا لم يردوا في حيزه فلهذا لم يردوا في حيزه فلهذا لم يردوا في حيزه  
 حرقا لا يردوا في حيزه فلهذا لم يردوا في حيزه فلهذا لم يردوا في حيزه فلهذا لم يردوا في حيزه  
 لارزق في حيزه فلهذا لم يردوا في حيزه فلهذا لم يردوا في حيزه فلهذا لم يردوا في حيزه  
 احصى في حيزه فلهذا لم يردوا في حيزه فلهذا لم يردوا في حيزه فلهذا لم يردوا في حيزه  
 اعلموا في حيزه فلهذا لم يردوا في حيزه فلهذا لم يردوا في حيزه فلهذا لم يردوا في حيزه  
 نقض حلالكم وعقوبت من سبوا كقبيل ولا تخول او اصغر افرها بموت الا في حيزه  
 سكون السحاب واحد منكم في حيزه فلهذا لم يردوا في حيزه فلهذا لم يردوا في حيزه







الحق من الحق

عبدال

[illegible]

البر السعدي

المختصر في  
علم الحساب  
ووجهه



















[illegible][illegible]



[illegible]

محل حوادث نیست و در میان دعد و حوائج نیست و مسوا و نوبت نیست و خداوند است و محض و  
صفات و برین صفات که حق تعالی در وصف ساخته اند بنابر آن و آن محض اول این در مرتبه و در  
توکل نیست و دوست برادر و دوستی لازم آید که از راه اولت حیرت در روح و در برادر است  
آن صانع نادر زمان و فانی است که از او در و برادر لازم آید که در وقت تمام در بر او تمام و آن  
محلی است که از او محبت نیاید که صانع محض است که در زمان و فانی است و عجز و لازم آید  
و اگر او را که برادر صانع جامع لازم آید و آن محلی است و محسوسان خود که در آن محسوسان لازم  
می آید و عجز از راه او که در آن در بر او که در آن در بر او که در آن محلی است و در بر او که در آن  
لازم می آید که در آن در بر او که در آن در بر او که در آن محلی است و در بر او که در آن  
نقش که در آن در بر او که در آن در بر او که در آن محلی است و در بر او که در آن  
و وجود یک است چنانچه باشد در محلی خود و در آن محلی که در آن محلی است و در آن  
در آن محلی است پس فل می تواند احدی که در آن محلی است و در آن محلی است  
مولا و مبدی حد است حد از غرر و والحد لا اله الا هو الوالد لا اله الا هو  
و غیر اینها است و این نیز است که در آن محلی است و در آن محلی است  
مولا و مبدی حد است حد از غرر و والحد لا اله الا هو الوالد لا اله الا هو  
نابند است که در آن محلی است و در آن محلی است و در آن محلی است  
در طول و عرضی است و در آن محلی است و در آن محلی است  
نداشته است و عرضی است که در آن محلی است و در آن محلی است  
و نیز در آن محلی است که در آن محلی است و در آن محلی است  
و غیر حق و حاکم است که در آن محلی است و در آن محلی است  
و آن طایفه است که در آن محلی است و در آن محلی است



بنا بر مکان و حالت منزل بودن با و در هر حال که در هر حال که او را از قیاس و درای در آمده  
که نون گفت اینست تا آنی را که اگر حرام باشد حکم می شود و می دان که اگر حرام  
باشد قیاس است و درین باب است و خداوند تعالی حکم از اینها نموده و در اینها  
صمم و صما اندازد مقوله بکنز بکند که مکان حرام است پس خداوند تعالی حکم می باشد و نه هر دو  
ماند اینها بود در حدیثی که در حدیث و طرف و آن که گویند خدا در دنیا نیست یا در جای  
یا در بالا یا در پایین بلکه خدا همه جا حاضر است و موجود است و جمیع جا و طرفهاست و است  
منزله را در دو دو و در هر دو یک غرض است و نیست با و زمان گذشته و آینده است و همه جا  
در پیش او و همه جا است پس حضور نفس با نفس علی طاهر و متباعد است از هر دو  
باشد و در مکان و همه جا باشد و اگر نفس او و علم او با صفات او است معلوم است  
که او گوشت و پوست و استخوان نیست بلکه خیر از اینها است که عالم ذاتی و عاقل و  
مکلف و شایسته عاقل است که غور و غبار آن با ناسکینه و عجم علی و آن در خدا و معانی  
و جهیز نیست پس می تواند بود که خداوند تعالی در مکان و همه جا باشد و می تواند بود که او در هر جا و همه جا  
رشته است پس این باشد و نیز معلوم است که در هر دو و در هر دو و در هر دو و در هر دو و در هر دو  
و نوز در محل خود و در محل آن از آنکه گفته است که در هر دو و در هر دو و در هر دو و در هر دو و در هر دو  
او سنایی نیز که از اینها در هر دو و در هر دو و در هر دو و در هر دو و در هر دو و در هر دو و در هر دو  
باجب او و بد نزدیک و فراغ علی باشد و خداوند تعالی از اینها نیز نیست که در هر دو و در هر دو و در هر دو  
نست پس مصطفی صفاست حقیقه که عادت است نیست پس الهی و نوع عادت  
و عادت عادت و مانند آن بلکه صفت حقیقه است و عادت است نیست پس الهی و نوع عادت  
نست و عادت است از اینها حقیقه که او با ناسکینه و عجم علی و آن در خدا و معانی  
و جهیز نیست پس می تواند بود که خداوند تعالی در مکان و همه جا باشد و می تواند بود که او در هر جا و همه جا  
رشته است پس این باشد و نیز معلوم است که در هر دو و در هر دو و در هر دو و در هر دو و در هر دو

وہم

در وقت آن صفت است که فعل می شود و حال است و این می است و می که می شود و می  
نست بر کار هر چه قابل دیدن و دیده می شود و در هر چه و می است و می که می شود و می  
از فعل می شود و در آن می که می شود و می که می شود و می که می شود و می که می شود و می  
ما طفت بر نفس آن حال می فرموده لایزال که لا اله الا الله و این می که می شود و می  
آنکه صدای غیر است و می که می شود و می که می شود و می که می شود و می که می شود و می  
آنکه صدای غیر است و می که می شود و می که می شود و می که می شود و می که می شود و می  
خوبی می شود و می که می شود و می که می شود و می که می شود و می که می شود و می  
به عت و قبل فایده و می که می شود و می که می شود و می که می شود و می که می شود و می  
مکون اینها حاصل می شود و می که می شود و می که می شود و می که می شود و می که می شود و می  
و می که می شود و می که می شود و می که می شود و می که می شود و می که می شود و می  
از اینها و می که می شود و می که می شود و می که می شود و می که می شود و می که می شود و می  
که خندان عت و می که می شود و می که می شود و می که می شود و می که می شود و می که می شود و می  
مقول فایده می شود و می که می شود و می که می شود و می که می شود و می که می شود و می  
و کلاسی الا بعد و می که می شود و می که می شود و می که می شود و می که می شود و می که می شود و می  
به عت و فایده می شود و می که می شود و می که می شود و می که می شود و می که می شود و می  
چه فایده می شود و می که می شود و می که می شود و می که می شود و می که می شود و می که می شود و می  
حاضر می شود و می که می شود و می که می شود و می که می شود و می که می شود و می که می شود و می  
عقل و می که می شود و می که می شود و می که می شود و می که می شود و می که می شود و می که می شود و می  
نبرو ام و می که می شود و می که می شود و می که می شود و می که می شود و می که می شود و می که می شود و می







[illegible]

لوگوں

[illegible]







[illegible]

نور

[illegible]



[illegible]

منقول

[illegible]















[illegible][illegible]







برین ازان ساد که در حدیث و روایات و کتب معتبره  
 حواله بود که خلاف در حدیث است و ان موافق در حدیث و روایات  
 پس معلوم شد که معاد است کون که دلیل بر امامت است و معاد است  
 بود پس از آنکه در حدیث و روایات و کتب معتبره معلوم است که اجماع است  
 لحظه بعد از امامت است که در حدیث و روایات و کتب معتبره  
 ازان که اهل بیت است ازین حدیث و روایات و کتب معتبره معلوم است  
 بود و بواسطه حدیث و روایات و کتب معتبره معلوم است که اجماع است  
 الامام الهی بالاجماع و است این معاد است که العقد است و اجماع و الحکم  
 و الصالحه من الزید صلافاً عن غیره لا یشترک فیها فیما لا یصلح فیها موت  
 ایامه بلیک السمع و کلامه و اجماع است که در حدیث و روایات و کتب معتبره  
 و به موت و کلام و اجماع است که در حدیث و روایات و کتب معتبره  
 و منقول است که بر این است که معاد است و در حدیث و روایات و کتب معتبره  
 است که امامت است که معاد است و در حدیث و روایات و کتب معتبره  
 از سوره بران که معاد است و در حدیث و روایات و کتب معتبره  
 منقول است که معاد است و در حدیث و روایات و کتب معتبره  
 در آیه که قضا است معاد است و در حدیث و روایات و کتب معتبره  
 اس معاد است که معاد است و در حدیث و روایات و کتب معتبره  
 بیان علی و آل است و در حدیث و روایات و کتب معتبره  
 در حدیث و روایات و کتب معتبره

معاد است که در حدیث و روایات و کتب معتبره  
 در حدیث و روایات و کتب معتبره  
 معاد است که در حدیث و روایات و کتب معتبره  
 و به حدیث و روایات و کتب معتبره  
 و حدیث و روایات و کتب معتبره  
 معاد است که در حدیث و روایات و کتب معتبره  
 رابط است و این حدیث و روایات و کتب معتبره  
 و دیگر که معاد است که در حدیث و روایات و کتب معتبره  
 و بعد از ان معاد است که در حدیث و روایات و کتب معتبره  
 که ان علیه است که در حدیث و روایات و کتب معتبره  
 که در حدیث و روایات و کتب معتبره  
 گفته که وادانت حصول کلامه بالاحسان و السمع و العلم ان  
 الامام جماع معاد است که در حدیث و روایات و کتب معتبره  
 من الواحد و کلامه معاد است که در حدیث و روایات و کتب معتبره  
 معاد است که در حدیث و روایات و کتب معتبره  
 که معاد است که در حدیث و روایات و کتب معتبره  
 معاد است که در حدیث و روایات و کتب معتبره  
 افطار معاد است که در حدیث و روایات و کتب معتبره



















